

# نوار السیاحین

ملفوظات

حضرت امام متقین کبیر الکاملین قطب الاقطاب عجاظہ قطب الدین  
بختیار کاکی داثی حمہ اللہ علیہ

ترتبہ  
حضرت سلطان الاولیا بابا فرید الدین گنج شکر رحمت اللہ علیہ  
بتصحیح مولوی اعجاز صاحب اللہ

بہارنام اقل نامہ محمد عبد الاحد عفا اللہ عنہما بصفہ ال۳۱ ہجری نبوی  
صلی اللہ علیہ وسلم

در مطبع مجتبویہ مطبوعہ



کی سوانح حیات مبارکہ کی کتب ہمارے پاس



PDF فائل میں دستیاب ہیں

جس بھائی کو چاہیے وہ ہمارے واٹس ایپ پر مفت حاصل کر سکتا ہے

مزید معلومات کیلئے ہمارے  
یوٹیوب چینل کو سبسکرائب کریں  
**Sulemania Chishtia Library**

اس کے علاوہ دیگر تونسوی خواجگان کی سیرت  
پر کتب اور اسلامی کتب بھی طلب کر سکتے ہیں۔



**+92 332 1717717** خلیفہ مدنی تونسوی

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي يَا رَسُولَ اللَّهِ

پرائمری اور مڈل اسٹان دیئے  
والے طلباء کے لئے داخلے جاری ہیں

# جامعہ مولانا احمد تونسوی

عصری تعلیم

درس نظامی

حفظ القرآن مع التمجید

0318-6384966  
0348-7019706

مہتمم غلام عباس چشتی

خود قیصرستان فلنریشن پلانٹ منگروڈ روڈ  
تونسہ شریف





دو هفته سرخرچم میکرد و بعد در وقت نماز افرای می نمودند که تیدخواج قطب الدین را از اینجا برید که ما غریبان  
واجب نیست حضرت خواج بزرگ چون ای حال مشاهده کرد فرمود که خواج قطب الدین تو همین جا باش که  
پای ترا می گذارند چنانچه خواج بستمور رونق افرست و دلی مانند چون چند سال بریخال بگذشت نه چو  
ناب را در اجیر طلب کرد و کلاه و دستار گوهر را بخود از دست حق پرست خویش بوی عطا فرمود و عطا  
رونی و مصحف و مصلح و خرقه نیز مرحمت فرمود و ارشاد کرد که این امانت از حضرت شاه رسالت علیه  
است بدارید و حاجت او بجا آوردم و نیز حق این نیکو بجا آر که فردا قیامت روبروی شاهنشاه نبوت  
ام این بفرمود و باز بدلی رخصت کرد و بعد رسیدن خواج بمرام دلی بعد بیست روز و اقامه جاگزای  
رگ بوقوع آمد و در کتاب سیر الاقطاب غیر کتب الارباب احوال انتقال خواج بدین عبارت  
فرمودی بخانه شاه و الا باه خواج هنگام استماع گم بود و قوالان این بیت بخوانند سه عاشق رویت کجاست  
نبوت کجاست یا بد خلاص خواج را از استماع این قول حالت مضطربانه شد و قوالان پیش خود طبله زدند و  
اصلاح الدین سپر کیم الدین نصیر الدین غزل خوانان این بیت آغاز کردند سه کشکان خنجر تسلیم را  
بب جانی دیگر است استماع این بیت چنان حالت بحال آن اهل کمال طاری شد که چون جست  
بر طایفه با برترین می آمد و در سوره زمین حالت پیش نماند البته بوقت نماز بهوش آمد و بعد از  
شغل شد که بعد از سه روز ازین برهمنی خواج صدامتبع آسم ذات جاری شد و نظره های خون چکیدن گرفت  
ت به قسط و کرب زمین بمقادیر نقش اندیش شد که بعد از چهار روز از برهمنی خواج صدامتبع آسمان البته  
طرات خون کله سجان الله احمد و تحریر میگشت و هرگاه که عز خوانان میگفتند که کشکان خنجر تسلیم را به حضرت  
بن جهان میگویند شدت بیدم محض میگردد و فتنه میگفتند به زبان از غریب طایفه دیگر است به باز زنده شد  
ت نیز و چون مرغ نیم بمل می طبله آید چنانچه چهاردهم ربيع الاول که در رنج از آغاز استماع بود قوالان را  
برج تانی باشارت منع فرمود و لغره زد و جان خریز بخانان سپرد و غریب عظیم از حاضرین با تکلیف برخواست  
بیش نماند از ده طیار شد سلطان شمس الدین پیش بادشاه هنرمند که خاص خلیفه رستین خواج بود و دیگر فقرا  
چون خواجه شای و عوام سکنه را بدلی چنانچه کثیر نمودند خواج ابو سعید گفت که حضرت خواج در وصیت کرده بود  
آنکس باشد که گاهی از بار بندش بحرام نکشاده باشد و دست های عصر و تکیه و لری فریض نمازگاهی از ترک  
استماع بعضی سلطان شمس الدین تابه را خواج بویسی که کسی موصوف بدین صفات از حاضرین وقت  
م جنازه خواج نکش شود چون بچکس پیدانفتد با چار سلطان خود با مامت پیش آمد و گفت که میخواهم کسی را  
ملاع نباشد لیکن چون خواج بچنین حکم داد چاره ندادم پس نماز جنازه او را کرد و از یک جانب جنازه را خود  
طرف دیگر او را برداشته و بعد از مقدس آورده دفن کردند و وفات جناب قطب الاقطاب تعقل

ابوالمود مولانا شمس الدین ترک و خواجہ محمود سوزہ روز و غیرہ ان دیگر بخت مت حاضر  
 بودند سخن در کشف و کرامات اولیا و افتاده بود خواجہ قطب الاسلام ادا مہند تقاسم لائقاً  
 بر لفظ مبارک راند کہ شیخ را این مقدار قوت دل نصیح خاطر بیاید کہ چون کسے برای ہیبت  
 برآید او را واجب است کہ بقوت نظر باطن خود زنگار سینہ نکسیرا کہ دنیا و جزآن آلودہ  
 باشد صیقل دہد تا ہنج کہ ورے از غش و غل و حسد و فحش ہمالا لیس دنیا در سینہ او نماند بعد  
 از ان دست او بگردد و بخوار سازند و اگر این مقدار قوت پیر یا نباشد پس تحقیق بدانند کہ پیرو  
 مرید ہر دو گمراہ اند و در باد یہ ضلالت اندانگاہ ہمدین محل فرمود کہ سرار العارفین خواجہ  
 ابوبکر شبلی مے نویسید کہ وقتے بجانب بخشان مسافر بودم بزرگ دیدم کہ صفت بزرگی  
 او در تقریر نیاید سلام کردم فرمودند کہ بخشین شستم و چند روز ملازم صحبت او بودم  
 وقت افطار دونان جوین از عالم غیب پیدا شد آن بزرگ بیان افکار مے کرد  
 از ان یکے مرا میداد ان فرض آن بزرگ والی شہر را فرمود کہ صد چند خانقاہ  
 برائے ما بنا کن والی ہر سکم اشارت شیخ اکہمہ خانقاہ در چہند روز تمام کسانیدہ  
 و بخدمت آن بزرگ عرض نمود کہ خانقاہ ما تیار شد آن بزرگ فرمود کہ ہر روز  
 یک کتہہ از بازار خرید کن سید و بیارید بچہان میکردند و بخدمت شیخ مے آوردند آن بزرگ  
 دست آن کتہہ مے گرفت و بر سر سجادہ می نشاند و میگفت کہ ترا بخدا رسانیدم آخر اللہ  
 آن کتہہ ہا چہان میشدند کہ ہر یکے بروی آب میرفتند و ہر کرا آن کتہہ ہا نفس میدادند با قطع ہمان  
 نوع ظہر و گشت خواجہ شبلی گفت کہ از کرامت کتھکان مرا عجیب و حیرتے پیدا شد فرمود کہ آ  
 شبلی بر سر سجادہ کسے نشیند و دست کسی دہد کہ او را قوت بچہان بود کہ دیگر اصحاب سجادہ کند و اگر  
 قوت لایت نباشد پس این شیخ بنود معی مروج زن بود در میان ہلک ہمدین محل فرمود

اما اهل سلوک در ترحم خویش بنویسند که کمالیت مرد در چهار چیز پیدا میشود اول اندک  
 خفتن دوم اندک گفتن سوم اندک خوردن چهارم اندک در صحبت خلق بودن انگار  
 گفت درویشی در غزنی بود که هر روز در تجرید بودی اگر در روز چیزی بروی از فتوح  
 برسدی تا شب نگاهداشتی و اگر در شب چیزی برسدی تا روز هیچ نداشتی هر که  
 بروی بیامدی از کبیر و صغیر در ویش و تو نگردد و مردم رفقی خیانتی اگر کسی برهنه بیامدی  
 جامه نفیس از بدن خود بکشیدی و او را پوشانیدی اینچنین در ویش صاحب نعمت  
 بود و عاگوی دانا در ویش بهم گنجی بودیم از شنیدم که من چهل سال در مجاهده و در  
 طاعت بودم هیچ روشنائی در خود ندیدم بچنین که آن چهار چیز کردم چندان روشنائی  
 در من پیدا شد که اگر سوی آسمان وقتی دیده شدی تا عرش و حجاب غلظت هیچ پوشیده  
 نماندی و اگر در زمین دیده شدی از زمین اول تا تحت ثری و آنچه در آن بودی هیچ  
 در حجاب نبودی از سبب این معنی امر و رسی سال باشد که لبت هم بسته نشد اما نگاه روزه  
 سوی دعا گو کرد و گفت که ای درویش تا اندک نخوری و تا اندک نگوئی و تا اندک نخشی  
 و تا اندک صحبت با خلق نکنی هرگز جوهر درویشی در تو پیدا نشود که درویشان طالع  
 که خواب بر خود حرام کرده اند و زبان در سخن گفتن گنگ ساخته و طعام از گاه و خاشاک  
 کرده اند و صحبت خلق را بچو مار افسی دانسته انگار بمهرت قرب رسیده اند فرمود که  
 چون در ویش جامه خوب بپوشد یعنی از برای نمودن خلق را بحقیقت بنده اید و در ویش  
 نیست زهرنیست در راه سلوک و هر درویشی که بهوائی نفس طعام خوب و سیر خوردن  
 پندارد که او در ویش نیست مرید طریق است و هر درویشی که خواب بسیار کند پندارد  
 که او در ویش نیست در راه سلوک دروغ زنی مدعی و کاذب خود پرست که صحبت خلق اختیار کند



پنج نمونی نیست بعد از آن فرمود که وقتی جانب دریا مسا فرمودم درویشی را دیدم که از حد  
 بزرگ و صاحب نعمت اما در مجاهده چنان شده بود که پوست استخوانی نه بود مبارک او مانده بود  
 الغرض آن درویش را رسم بودی که چون چاشت بگذاردی شبستی و در مانده آن درویش  
 قیاساً نه ازین طعام بودی از چاشت تا نماز پیشین هر که بیامدی طعام بخوردی و بآغزشتی  
 و اگر برهنه بیامدی دست درون حجره کردی و جامه بدو دادی الغرض تا آن زمان که  
 پنج نامدی بعد از آن فرمودی هر فرموده که برین آید بیاید و دست زیر مصلای کردی  
 هر چه بخت آن در مانده بدی با و دادی لغرض دعا گو چند روز ملازم صحبت آن بزرگ  
 بود چون وقت افطار شدی چهار فرما از عالم غیب فرود آمدی از آن دو مرامیدادی و  
 دو خود خوردی بعد از آن فرمود تا درویش اندک نخورد و صحبت خلق ترک نه و یعنی  
 گوشه نگیرد و خواب که نکند حاشا و کلا که بقیام تواند رسید آگاه همدرین معنی این حکایت  
 فرمود که ای درویش مهتر عیسی صلوٰۃ اللہ علیہ بچندان فقر و درویشی که او داشت چون  
 بالائی چهارم آسمان رسید فرمان شد که او را همان جا بدارید که از آلائش دنیا بروی  
 چیزی هست مهتر عیسی چون گرد خود برآمد کاسه چوبی و سوزنی در خرقه زده  
 داشت نعره برد و گفت این را چه کنم فرمان شد که در پای خود دشنه زدی که  
 بوقت آمدن کاسه و سوزن بیرون نه انداختی اکنون همین جا باش پس لے درویش بیای  
 که هیچ دریغ است آن متاع مهتر عیسی علیه السلام در چهارم آسمان بدشتند این کس  
 با چندین آلودگی دنیا حاشا و کلا که بحضرت دوست باریا بد آنگاه فرمود که درویش  
 مجرب باید بود هر روز آنکی میگردد و بیشتر هر روز را چو حکایت میراند که وقتی درویش  
 صاحب تفکر بود همیشه او در تخیل بود سچا پنجه از و سوال کردند که درین عالم تفکر



عالم تیر و تفکر که شام فرو شده ای حکمت چیست فرمود که هر چند نظر بیشتر میکنم مگر گزرا نم  
 و مگر دیگر صد چند آن مے بنیم و در عا لک تماشا مے کنم یکے به یکے مے ماند و چون از آن مے  
 گزرم در عالم دیگر و مگر مے دیگر مے افتم آنگاه خواجہ قطب الدین ادا م اسد بقا مے چشم پر  
 آب کرد و بگریست که وقت مے از درویش مے شتوی مشینده بودم چه لب ندیده است  
 و آن این است **سہ** ہر آن ملکے کہ واپس میگزارم ید و صد ملکے دگر در پیش دارم ید  
 مقام سلطنت درویش دار و ید نزد سلطان فراغت بیش دار و ید آنگاه فرمود  
 اہل سلوک و طائفہ متحیران می فرمایند کہ درویشی و راہ روندگی آن است کہ ہر روز صد  
 ہزار ملکے بگزارد و قدم بیش تری زندگی ہر کرا خیر مے از عالم غیب نیست او خود درویش  
 نیست آنگاه ہمدین محل باین اشارت بر زبان مبارک را زد کہ بعضی از اولیاء  
 کہ اسرار بیرون میدہند ایشان در غلبات شوق مے باشند از سرچہ خیر مے  
 مے گویند اما بعضی کہ کامل حال اندہ هیچ نوع اسرار بیرون مے و ہند پس زمین  
 راہ اہل سلوک را حوصلہ وسیع می باید تا اسرار درو مسکن گیب رذریہ را چہ  
 اسرار سرسیات از اسرار دوست پس آن کس کہ کامل است ہرگز سر بیرون ندہد  
 آنگاه ہمدین معنی فرمود کہ چندین سال بخندمت شیخ معین الدین حسن سنجری قدس  
 اسد سترہ الغریز بودم وقت ندیدم کہ مے بیچ سر مے از اسرار محبت دوست ذرہ  
 بر زبان مبارک ایشان رفته باشد و یا از آن انوار کہ بر ایشان نازل مے ش  
 شمس بیرون دہشت بعد از آن رو مے سو مے دعا گو مے گردند و گفتند کہ  
 اے فرید کامل حالان چنین بودہ اند کہ سر دوست مکاشفہ نگردہ اند تا بر دیگران  
 واقف شوند آنگاه گفت کہ اے فرید دید مے اگر منصور کامل بود مے سر دوست کشف

نکر دی چون کامل بنو بیک ذره سرے از اسرار دوست کشف کرد پس سر بباد  
 داد بعد ازان فرمود که خواجه جسید قدس الله سره الغریب ازان که در علم سلوک  
 جزاین سخن دیگر نگفتی و آن این بود که او گفته هزار و سی بر عاشقی که دم دوستی زند و  
 و چون خبر سے از عالم غیب و اسرار بروے نازل گردد بر فور آنرا پیش دیگران بگوید  
 آنگاه فرمود که من شنیده ام از زبان مبارک شیخ معین الدین حسن بنوری قدس الله سره  
 الغریب که وقتی بزرگے بود صد و چند سال مر خدا را عبادت کرد و آنچه حق مجاہد بود  
 بجا آورد بعد ازان سرے از اسرار محبت برو تکی کرد چون آن بزرگ حوصله تنگ  
 داشت طاقت نیاورد بر فور آنرا کشف گردانید روز دیگر هر نعمتی که در او بود برگزیند  
 آن در ویش دیوانه شد که اینچہ گشت یافت آواز داد که اے خواجه اگر تو آن اسرار  
 بیرون نمیدی ادا لایق اسرار دیگر میشدی اما چون دیدیم که هنوز تو درون بهفتاد  
 حجابی از تو بستیم و بدگرے دادیم خواجه قطب الاسلام بر زبان مبارک برانندگی  
 مرید درین راه میان اہل سلوک مردانند کہ صد ہزار دریا از اسرار فرو بردند و نمانند  
 کہ ما چہ فرو بردیم بلکہ هنوز فریاد ہل من فریدے آرند آنگاہ ہرین معنی فرمود کہ وقتی  
 بزرگی بزرگی را نامہ نوشت کہ چہ گوئی در حق کسی کہ بیک قدح محبت مست گردان  
 بزرگ جواب نوشت کہ ز سہ تنگ حوصلہ و کم ہمت کہ دوست اما درین جام مردانند  
 کہ دریا ہائے ابد و ازل از موج ہائے محبت ہما سر را بنوشند و ہر ذر قریب پنجاہ سال است  
 کہ فریاد ہل من فریاد سلکینند من ترا منع میکنم تا این سخن نگوی کہ پیران اہل سلوک  
 اسرار را بیرون داده اند و چینی نیافتند و گوی کہ شرمندہ شویم آنگاہ  
 فرمود کہ تا در ویش از سہ بیگانہ نشود و سہ وقت در تجرید نباشد و بیح الایش

بنیاد نگذار در هرگز بمقام قرب نرسد آنگاه همدین سختی فرمود که چون خواجہ بایزید  
 را قدس السدسہ العزیز بعد بنقاد سال در مقام قرب بار شد فرمان آمد که باز گردانید  
 که هنوز آلائش دنیا با خود آورده است بر نور خواجہ در خود دید که پوستینی پاره و کوزه  
 شکسته بر خود دارد آنرا بیرون انداخت آنگاه باریافت پس ای برادر همین جابجود  
 باش که بایزید با پوستینی پاره و کوزه شکسته باری نمی یابد تو که چندین آلائش دنیا داری  
 حاشا و کلا که باریابی پس ای برادر در راه سلوک در دیشی دیگر است و انبار داری  
 دیگر یار ویشی باشدش یا انبار آنگاه همدین معنی حکایت فرمود که چون درویش  
 کامل گردد هر چه بگوید و حکم کند بنفاذ پیوندد و ذره از ان سخن تفاوت نشود بعد از ان  
 فرمود که وقتی من وقاضی حمید الدین ناگوری کیار غار دعا گوی ست جانب دریا  
 مسافر بودیم و یک عجائب قدرت خدا را تماشا کردیم که در صفت نیاید و نتوان گفت  
 نزدیک دریا مقامی بود من وقاضی هر دو آنجا شسته بودیم هر دو اگر سنگی اثر کرد  
 میان بیابان و کناره دریا طعام از کجا الغرض یک زمان گزشت گو سپندی دوان  
 جوین در دوان گرفته پیدا شد ویش مانهد و باز گشت ما آن دوان تناول میکردم  
 و با یکدیگر میگفتم که این نان از غیب رسید و این گو سپند نبود از مردان غیب بوده است  
 درین بودیم که گزدم بقیاس شتر بزرگ پیدا شد همین که نزدیک دریا رسید خود را  
 بی محابا در آب انداخت و گزار شد من روی قاضی دیدم وقاضی روی من گفتم در نیچ  
 حکمتی ست که آن گزدم بر سیل تعبیل میرود بیابان نیز دنبال گزدم برویم که کجا خواهد رفت  
 فرمود در کنار دریا جهازی نبود که گزار شویم ما هر دو عاجز شدیم دست بدعا بردیم گفتیم  
 که اگر با کار درویشی خود بکایت رسانیده ایم ما را در دریا راهی بده تا تماشا می آن

گزردم گنیم که کجا میرود همین که ما این مناجات کرویم بفرمان خدا غرور جل در یاد و شوق  
 شد و زمین خشک پیدا آمد ما هر دو بگزشتیم آن گزردم پیش و اعقب چنانچه نزدیک درخت  
 رسیدیم یکدیگر خنثه و مارے از درخت درآمد آن مرد را هلاک کند آن گزردم آن مار را  
 شیش زد و هلاک کرد و ناپیدا شد ما مرده نزدیک آن مرد افتاد بود ما هر دو -  
 نزدیک آن مار بسیاریم بقیاس هزار منی بود گفتم چون مرد بیدار شود دریا بم  
 بدین حفظ که خدای تعالی اورا نگاہ داشته بزرگے خواهد بود چون نزدیک او شدیم چه  
 می بینیم کم بست خراباتی می کرده افتاده است از حد شرمند گشتیم گفتیم کاشکے نمی آمدیم تا  
 این نوع دیدہ نشدی بعده ما هر دو می گفتیم و بخاطر میگزشت اعجب این مرد شرابخوار بنفیران  
 که خدای تعالی اورا نگاہ داشت هنوز این سخن در خاطر مانگزشته بود که باقی از خیب  
 آواز داد که ای عزیزان ما اگر صاحبان و پارسایان را نگاہ داریم پس فسادان گنهاران  
 را که نگاه دارد با هم در گفتگو بودیم که آن مرد نین بیدار شد ما را پیش خود افتاده  
 دید از حد متحیر ماند ما تمام کیفیت آن گزردم و هلاکے مار بدو گفتم آن جوان از روے  
 ما شرمند ماند و از آن فعل توبه کرد بعد از آن همچنین گویند که آن جوان سیکے  
 از واصلان حق شد مفتاح پیاده و پایی برهنه بجا آورد بعد از آن فرمود چون قوت  
 درآید و نسیم لطفت و زیدن گیر و صد نهرا را خراباتی را صاحب سجاده گرداند و  
 بیا مرزد و اگر مبادا نسیم قهاری و زیدن گیر و صد نهرا را صاحب سجاده را براند و  
 هر یک را خراباتی بنیگت دپس اسے برادر درین راه بے غم نباید بود خاصه در راه سلوک  
 کا ملان که در سلوک شبے روز و ماه و سال از بیم فراق و خوف متحیر و غمگین اند زیرا که  
 عاقبت را کسے ندانست که چگونه خواهد شد فرمود که اگر ابلیس همین عاقبت دانسته



بے شبهہ آدم را سجدہ کر دے اما چون او عاقبت خود ندانست و بر طاعت خود بیدید  
 و غرور جمله طاعت در نفس او پیدا شد گفت من بہرگز خاک را سجدہ نکنم چون نہ کرد جملہ  
 طاعت او جط گشت و بر روی او باز زند آنگاہ ہمدین معنی فرمود کہ وقتے در شہر سے  
 رسیدم طائفہ دیدم از اہل صلاح اما بہر مقامی دوکان و ہشتگان نفرد و عالم تخیل ایستادہ  
 و چشمہا در ہوا داشتہ اما نماز بر وقت ادا میکردند باز اندر عالم تخیل مشغول می شدند دعاگو  
 نیز چندی در میان ایشان بہماند روز سے از میان آن طائفہ چہ نفر در عالم صحو فتا دند  
 دعاگو عرض داشت کرد کہ اینچہ عالم است کہ شما درین فرو شدہ اید گفتند امور قیاس  
 شصت سال یا ہفتاد سال باشد کہ قصہ ابلیس بعین مطالعہ کردیم کہ با شش ہزار  
 ملک در شش ہزار سال مر خدا فی غرور جل را عبادت کرد آخر چون عاقبت خود ندانست  
 و غرور در دوا اثر کرد گفت آدم را سجدہ نکنم پس راندہ شد و اینہمہ اعمال و بر روی  
 او زدند ازین بہیت برخویش میل نرم و در عالم تخیل افتادہ ایم و درین فرو ماندیم پس ہم  
 کہ عاقبت ما چگونه خواہد شد و بچہ خواہد انجامید از سخن متحیر ماندیم آنگاہ خواجہ  
 قطب الدین ادا مہد بقائہ ہائے بگرسیت و بر زبان راند کہ حال کا طمان طریقت  
 کہ در خود متحیر ماندہ اند ما چہ دانیم کہ در کدام طائفہ ایم آنگاہ این سخن و فواید متام کرد  
 برخاست و ایستادہ شد و در عالم تخیل مشغول گشت دعاگو در خرابہ متام داشت  
 آنجا بیاد و مشغول شد انْحَمِدُ لِلّٰہِ عَلٰی ذٰلِکَ

**مجلس دوم** - سعادت بابوس دریافتہ شد قاضی حمید الدین ناگوری و مولانا  
 علاء الدین کرمانی و مولانا شمس الدین و صوفیان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در  
 سلوک و اہل سلوک افتادہ بود و بر زبان مبارک راند کہ سالکان راہ سلوک قومے اند

کہ از سرتا ناخن پا در دریائے محبت غرق اند و بر سر ایشان پیچ ساعتی و لحظه نیست  
 کہ از عالم محبت باران عشق نمبارد بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ عارف کسے است  
 کہ ہر لحظہ و ہر لمحہ بروئے از عالم اسرار نہار در نہار حال پیدا شود و او در عالم شکر غرق  
 باشد پس بدان وقت اگر خلق شہرہ نہار عالم رسیدنہ او فرود آئینہ او را از فرود  
 آمدن ایشان خبرے نباشد آنگاہ ہمدین محل بر لفظ مبارک راند کہ وقتے در سمرقند  
 درویشے را در یافتہ ام آن درویش در عالم تحیر ماندہ بود از خلق پرسیدم کہ چند سال باشد  
 کہ این درویش درین عالم ست گفتند بست سال است کہ ما این را بچہنیں مے بینم -  
 انفرض چند روز در صحبت او بودم وقتے او را در عالم صحو یا فتم پرسیدم کہ  
 چند روز است کہ شما درین عالم میباشید و از آمدن و رفتن کسے خبر میباشید یا نی آن  
 درویش سخن کرد اے نادان آن زمان کہ درویش در دریای محبت غرق میباشند و ہر صبح  
 بروئے از اسرار تجلی میشود او را از شہرہ نہار عالم خبر نباشد پس اگر بدان وقت اول  
 ذرہ کفند از بریدن خبرے نباشد پس اے درویش این راہ جاننازی است  
 درین راہ ہر قدم نہاد ہر گز جان بسلاست بنزد بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ  
 چون بر خلق مہتر سچی صلوات اللہ علیہ کار دارندند خواست تا فریاد کتہ فرمان آمد  
 یا بچی اگر دم نمی نامست از جریدہ محبان خود پاک کنم آنگاہ ہمدین محل بر لفظ مبارک  
 راند کہ چون ازہ بر سر مہتر نہار یا صلوات اللہ علیہ فرو کشیدند خواست تا فریاد کند مہتر  
 جبرئیل فرود آمد و گفت یا زکریا فرمان میشود اگر دم کشیدی نامست از جریدہ تنمیب بدن  
 محکم آنگاہ قطب اللہ السلام ادام اللہ بقائہ چشم پر آب کرد و فرمود کسے کہ دعوی محبت  
 کند و بوقت بلا فسیاد سازد و در حقیقت بدان کہ از محبت صنادع

نیست کذاب و دروغ گواست نیز اچہ دوستی آن باشد کہ ہر چہ از دوست آید  
 بران راضی باشد و صد ہزار شکر گوید کہ بارے اورا ہم بدین بہانہ یاد کردہ آنگاہ فرمود  
 کہ رابعہ بصری رضی اللہ عنہا را رسم بود آن روز کہ برو بلانازل شدی شاد بہا کردی گفتی  
 کہ امروز دوست ازین ضعیفہ یاد کرد و آن روز کہ برو بلانازل نشدی بگریستہ کہ امروز  
 چہ شد و چہ خطا از من سرزد کہ دوست از مایانہ کرد آنگاہ فرمود کہ شنیدہ ام  
 از زبان مبارک شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن سجری قدس اللہ سرہ  
 الفریکہ در سلوک آمدہ است ہر کہ محب بود و دعوی محبت کند و بلائے دوست  
 آرزو و تنخواہ نزدیک اہل معرفت کذاب است کہ نزدیک ایشان بلائے دوست بجا  
 دوست آنگاہ فرمود کہ آن روز کہ بر من بلانامزد کنند حقیقت بدانیم کہ امروز  
 نعمت از ما برگرفتند زیرا چہ نعمت در راہ سلوک ہمین بلائے دوست است  
 ۵۔ مابا ہر کسے قضانہ کنیم ۶۔ تاکہ نامش را ولیانہ کنیم ۷۔ این بلاگو ہر  
 خزانہ ماست ۸۔ ہر کسے را گھر عطانہ کنیم ۹۔ بعد از ان سخن در مردان -  
 غیب افتادہ بود فرمود اول مردان غیب آن کس را آواز میدہند چون راسخ  
 میباشد و خود را بدان آواز غیب مکاشفہ گئے کند بعد از ان اورا درین  
 آن مجمع سے یا بند و از میان سے بربند آنگاہ ہمدین محل فرمود دعا گو  
 مایا ربی بود شیخ عثمان سجری کہ ہم خرقہ دعا گو بود از حد مشغولی داشت  
 اورا مردان غیب آواز میدادند چون کار بیشتر کشید ملاقات کرد بعد از ان  
 روزے او با جمیع یاران نشستہ بود دعا گو نیز برابر او بود آواز آمد شیخ  
 عثمان گفت یا مایا ربیم ہمین کہ او این سخن بشنید ۱۰۔ ۱۱۔

از میان برخاست و سمت آواز گرفت و از پیش مانا پید شد، هیچ ندانم که اورا کجا بروند  
 و کجا رفت بعد از آن خواجه قطب الاسلام ادا ماسد بقائے بر لفظ مبارک راند که رونده راه  
 اسد قلعے اگر روی کمال دارد او یقین سالک است در راه سلوک و اگر امید کمالیت  
 دارد البتہ امید آن باشد کہ او بکمالیت رسد ہمدارین محل فرمود کہ وقتے من وقاضی  
 حمید الدین ناگوری لطواف خانہ کعبہ میکردیم بزرگے بود اورا نیز شیخ عثمان گفتندے  
 و او از بندگان خواجه ابو بکر شیلی بود و از حد بزرگ بود در طواف بدیدم مانیز در  
 عقب او رفتن گرفتیم ہر کجا آن بزرگ میرفت و قدم مینہاد من وقاضی حمید الدین  
 ناگوری قدم خود بر قدم او مینہادیم ہر چون روشن ضمیہ بود از حال متابعت اطلاع  
 یافت روی پس گرد و گفت متابعت ظاہر من چہ میکنید آن کنید کہ من سبب کنم من و  
 قاضی حمید الدین ناگوری پرسیدند کہ شما چہ میکنید آن پی گرفت کہ من ہر روز نہار ختم  
 قرآن میکنم من وقاضی از سخن او در تعجب ماندیم کہ این بزرگوار چہ میگوید یا خود اندیشیم  
 کہ شاید سر ہر سورتے بر زبان میراند ہمین کہ مایں امر بخاطر گزرا ندیم آن پیر سر بالا کرد  
 و مانگ بر ما زد کہ حرف بعد حرف میخوانیم مولانا علاء الدین کرمانی فرمود آرسے ہر چہ  
 کہ در عقل نگنجد آن از کرامت باشد زیر اچہ عقل را درو گنجایش نیست پس آن از کرامت  
 باشد نگاہ خواجه چشم پر آب کرد و فرمود ہر کہ رسید بمقامے از حسن عمل رسید کہ فیض  
 در ہمہ مرکبست اما جہد و جہد خود میباید کرد تا آنکس بمقامے برسد بعد از ان سخن  
 در مجلس افتاد و در آمدن سجدت پیر و ادب نشستن نگاہ خواجه قطب الاسلام  
 ادا ماسد بقائے بر لفظ مبارک راند کہ مردم چون در مجلس در آیند ہر جا کہ جاسے بیابند  
 بنشینند کہ جامی آئندہ ہمانست بعد از ان ہمدارین محل فرمود کہ وقتی دعا گو سجدت



شیخ معین الدین حسن بنجرى دراجبیر مجلس مولانا ناصر الدین اجمیری نشسته بودیم مولانا  
 صلاح الدین فرمود کہ وقتے پیغمبر علیہ السلام بتائے نشسته بود و یاران گرد بر گرداد سہ  
 کس از پس بیامندیکے دران دائرہ فرجہ یافت بر فوٹ نشست و دوم دران جا کے نیات  
 از پس دائرہ نشست و سوم روی از انجا بگردانید و بر فت ساعته برآمد کہ ہمت جبیریل  
 صلوات اللہ علیہ فرود آمد و گفت یا رسول اللہ خدا کے تعالیٰ میفرماید آنکس کہ بیامند  
 دائرہ جا کے یافت و نشست ماوراد ریناہ خود جا کے دادیم و آنکس کہ جا کے نیات  
 و از شرم پس دائرہ نشست ماور و شرم کردیم فردا کے قیامت اور انصیحت نکیتم  
 و آنکس کہ روئے بتافت و بر فت رحمت مانیز از روئے روى بتافت و بے لفتیب مانند  
 دین میان قاضی حمید الدین ناگوری فرمود آنکس کہ روى بتافت و بر فت او چہ  
 کند خواجہ قطب الاسلام ادام اللہ بقائہ فرمود کہ دلیل این بہت کہ ہر جا کہ جا کے خالی باید  
 بنشیند کہ جائی آئندہ ہمانست و یاس دائرہ بنشیند اما بہمہ حال در میان دائرہ بنشیند  
 زیر اچہ در خبر است از رسول علیہ السلام در تنبیہ امام ابو الیث سمہ قندی مینویسد  
 ہر کہ میان مجلس بنشیند او ملعون باشد بعد از ان سخن در نفس پیر افتادہ بود بر لفظ سبک  
 راند کہ نفس پیر در د فوع ست یکے نفس نہیک دوم نفس بدو آن مبادا کہ بر کسے نفس  
 بدزند آنگاہ ہمدین محل فرمود کہ وقتے بخد مت شیخ معین الدین حسن بنجرى قدس اللہ  
 سرہ الغیر حاضر بودم ایشان حکایت کردند کہ روزے پیش شیخ عثمان مارونی سپہر خود  
 استادہ بودم شیخ برہان الدین نام درویشے بود ہمچو کہ شیخ معین الدین حسن بنجرى  
 او از دست ہمسایہ گلہ مند بود خاطر پریشان بخد مت شیخ آمد روئے بر زمین آورد و  
 فرمود بنشین نشست ضمیر روشن کہ در شیخ عثمان مارونی بود او را پرسید کہ ترا خاطر آوختہ

می بنیم روی بزمین آورد که همسایه دارم از دست او پیوسته در ریخ میباشتم او بار می تیار  
 کرده است هر بار بالای بام بر می آید و خانه دعا گو به ستر میشود چنانکه این عرض داشت که  
 بر فور از زبان شیخ الاسلام برآمد که ترا میداند که پیوندی با ما داری گفت آری خواجہ  
 نفس را ندانم چگونه از بام من افتد و هر گردن او من شکند آن در ویش از آنجا روے  
 بزمین آورد و باز گشت بمنی راه نرسیده بود که آواز از آن محله برآمد که فلان همسایه  
 در ویش از بام افتاده و مہرہ گردن او شکست انگاہ ہمدین محل فرمود کہ وقتے بخدمت  
 شیخ معین الدین جن بخبر می شستہ بودم در اجمیر و پتہوراکا فرزندہ بود ہر بار میگفت چہ نیکو  
 بود کہ این در ویش از پنجاب رو و پیش ہر کہ بودی گلہ میکردی چنانچہ این خبر بسمع شیخ  
 معین الدین جن رسید و در ویشاں دیگر نشستہ در حال سکر بود سر مراقبہ کرد و ہم در مراقبہ فریاد  
 کرد پتہوراکا زندہ مسلمانان ہا ہم ہمدین چند روز لشکر سلطان شمس الدین محمد شاہ آنجا  
 رسید تمام شہر را نہیب کرد و پتہوراکا زندہ گرفت و روان شد تا بدانی کہ در ویشاں یک  
 کلمہ آتش دارد و در کلمہ دیگر آب بعد از آن خواجہ قطب الاسلام ہمدین فواید بود کہ  
 ملک اختیار الدین کہ صاحب قصبہ بود بیا در روی بزمین آورد و نموشست چیزی نقد  
 بخدمت شیخ خواجہ قطب الاسلام ادام اللہ لقاہ آورد خدمت شیخ روے بسوی حاضران  
 کرد و فرمود کہ این رسم خواجگان مائست کہ چیزی از کسے قبول کنند این نقد را پیشستہ  
 بر کہ طالبان این معنی بسیار ند بعد از آن بر بور یامی کہ خود نشستہ بود بر فور آن ساروڈا  
 حاضران و ملک اختیار الدین ہا گفت بہ ہنید چون نظر کردند تہ بوریا جوے شکہاے  
 نرمیہ رو و گفت ای اختیار الدین اینک کسے را کہ در خستہ اند خدا تعالیٰ چندین  
 زربودا و در زرو مال شمس الدین مالی چہ التفات کند برو این سیم اورا باز دہ و

این سخن ہم گو کہ ز ہمار بار دیگر ستافی نکنی کہ لت خوری بعد از ان فرمود کہ شیخ معین الدین  
 سن بنجی و شیخ اوحد کرمانی و شیخ شہاب الدین ہروردی و دعا گو کیان شستہ بودیم حکایت  
 اولیائے گزشتہ می گفتیم ہدیرین میان سلطان شمس الدین انار اللہ برمانہ دوازڈہ سالہ  
 بود کاسہ بردست کردہ میگرفت نظر آن بزرگان بروے افتاد بر فوراز زبان شیخ معین الدین  
 حسن بنجی نفس بیرون آمد کہ این کودک بادشاہ دہلی خواہد شد و حق اور از جہان  
 بنہر تابا پادشاہی نرساند آنگاہ خواجہ ہرزبان مبارک راند نیکیو چیز بیست نفس  
 بزرگان بعد از ان سخن در بیعت افتادہ بود بر لفظ مبارک راند کہ بیعت تجدید  
 میباید کرد زیرا چہ اگر کیکی از بیعت باز گردو یا در توبہ نفس نش افتاد تا آنکہ او از  
 پی بیعت نکند درست نباشد آنگاہ ہدیرین معنی این حکایت فرمود کہ روضہ  
 شیخ الاسلام بر بان الملتہ والدین نوشتہ دیدیم بروایت خواجہ حسن بصری  
 رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام در غریمت مکہ پیش از فتح مکہ عثمان رضی اللہ عنہ  
 را بر رسالت نزد مکیان فرستادہ درین میان دشمنان بنجد مت حضرت رسالت  
 صلے اللہ علیہ وسلم رسانیدند کہ عثمان رضی اللہ عنہ را بجان گشتند رسول خدا  
 این خبر شنید صحابہ را طلب کردہ فرمود میاید بیعت از سر تازہ کنید تا برویم و با مکیان  
 حرب کنیم یا ران از سر بیعت کردند از ران رسول علیہ السلام در تنہ درخت تکیہ کردہ  
 بود و آن بیعت را بیعت رضوان گویند درین میان صحابی بود اورا ابن اکوع  
 گفتندی او میامد و روے ہرزمین آورد باز از سر بیعت کرد پیغمبر علیہ السلام  
 فرمود کہ تو پیش ازین بیعت کردی گفت یا رسول اللہ چون میروم این ساعت تجدید  
 میکنم پیغمبر علیہ السلام اورا دست بداد آنگاہ خواجہ قطب الاسلام بر لفظ مبارک راند

که ازینجاست که بحسب بنجد آمده است دعائی گوئی التماس کرد اگر پیر حاضر نباشد چه کند  
 فرمودند که چنانچه پیش نهند و بحسب کنند انگاه خواجہ قطب الاسلام فرمود که عجیب ارم که شیخ معین الدین  
 نیز بنحسب جنت کردی و ازین بسبب عالمی نیز بنحسب بحسب میکند بعد از آن سخن در حش اعتقاد و مریدان  
 افتاده بود و بر لفظ مبارک آنکه که وقتی درویش را در بند و با تها می گرفتند و در معرض قتل ستاده کردند  
 مستقبل قبل چون مایه در آمد و خواست که تیغ بر آن درویش گذارند نظر آن درویش بر گوهر ریز جوهر  
 افتاد و در حال دی از جانب بگریه دانی و بجانب تربت ادرک سیاف از او پرسید که از قبل چه پاره  
 گردانیدی آن درویش گفت من دی جانب قبله خود دارم تو در کار خود باش سیاف درویش  
 همدین گفتگو بودند که فرمان الی آمد که آن درویش را آزاد کنید خواجہ قطب الاسلام ششم پیر اکبر که در وقت  
 عقیده سر استم این نوع چیز نیست که آن درویش را از قتل خلاص نمایند انگاه همدین محل فرمود که  
 وقتی خواجہ معین الدین قدس الله سره الغریز را جمیع اصحاب خود استاده بودند و حکایت سلوک آن  
 سیکرد و هر بار که استاده خود میدیدند قیام می آورد و خلق و جمیع یاران درین تعمیر مانند خدمت  
 شیخ بکدام کسی قیام می آرد چنانچه برین نوع چند کثرت راستای خود بنحسب قیام کردند الغرض چون  
 یاران خلق از انجا بازگشتند باری بود که محل اشت بخدمت شیخ عرض داشت که آن زمان که  
 مخدوم ترغیب می داد هر بار قیام چه بود و آن قیام بر که میکردند خدمت شیخ معین الدین فرمود  
 که آن وقت که پیر شیخ عثمان فاروقی بود چون هر بار نظر من بر گوهر پیر خودی افتاد بر من  
 فریضه می شد که قیام کنیم پس وضه پیر خود را قیام میکردم انگاه فرمود که مرید را بجز ترغیب  
 پیر خود و یکسان می باید بود چنانچه در حیات خدمت پیر میکنند در مات نیز خدمت او واجب  
 است بلکه از آن زیادت کند انگاه سخن در سماع افتاده بر لفظ مبارک آنکه که نزد دعا گوئی در  
 سماع چنان فو قست که هر شیخ چیزان فو ق حاصل نمیشود که دعا گوئی را در سماع انگاه فرمود که



اصحاب طریقت و مشتاقان حقیقت را این چنین فرمود و درماع است گوی آتش درومی زند  
اگر آن نبودی اتفاقا بودی و لغا را چه ذوق بودی بعد از آن که من قاضی حمید الدین ناگوری  
وقتی در خانقاه شیخ علی سنجری قدس الله سره العزیز بودیم آنجا سماع بود گویندگان این مقید  
می گفتند شخصی که شکان خجرت سلیم را به هر زمان از غیب جانم بگیرست و چنانکه در دعا گو  
وقاضی حمید الدین این بیت در گرفت سه شب از روزی درین بیت مدبوثی تخییر بودیم آنگاه من  
قاضی حمید الدین در خانقاه آمدیم همین بیت از گویندگان می گویانیدم چنانچه سه شبان روز  
دیگر تواتر ازین بیت تخییر بودیم که خبر از خود نداشتیم فاما نماز را بوقت ادا میکردیم باز در عالم سماع  
مشغول میشدیم تا بنین هفت شبان روز دیگر درین حیرت بودیم هر بار که گویندگان این بیت  
می گفتند حالتی و حیرتی سپیدی شد که شرح نموان کرد آنگاه بر لفظ مبارک اند که وقتی من قاضی  
حمید الدین در شهری رسیدیم دوازده نفر آدمی از جماعت تخییران دیدیم که اساده و دو چشم سو  
هوا داشته شب و روز تخییر میبایند مگر آنکه چون وقت نمازی شد ادا نمازی کردند باز همچنان  
متخییر میبایند آنگاه خواجه قطب الدین بر لفظ مبارک را ند که آری انبیا و عصوم اند و اولیا محفوظ و  
باشد که ایشان بودند اگر چه شب و روز تخییری بودند اما نماز ایشان را وقت فوت نشدی  
آنگاه همدرین محل فرمود که وقتی برابر شیخ نعین الدین حسن سنجری در خانقاه کعبه مسافر بودیم  
چون حج بگذاریم باز گشتیم در شهری رسیدیم بزرگس را دیدیم در صومعه معتکف درون غار  
اساده و دو چشم بسوی هوا داشته چنانکه چوب شمشک شده اساده مانده باشد همچنان خشک  
و نزار گشته خدمت شیخ روی سویی من کرد فرمود اگر گوی چند روز اینجا بنشینم می روی بر  
زمین آورم که نیکو باشد الغرض مدت بیک ماه لازم صحبت او بودیم درین مدت یک و زان  
بزرگ از عالم تخییر بهوش آمد ما بر خاستیم و سلام کردیم علیک باز داد فرمود که ای عزیزان شما را

شدید ازین پنج شمار مکافات خواهد بود زیرا که اهل صفه می فرمایند هر که خدمت درویشان  
کند البته بمقامی برسد انگاه فرمودند شنیدانشیم حکایت آغاز کرد که من از فرزندان آن خیر  
محمدالم طوسی ام قریب سی سال است که در عالم تحیر مستغرقم در روز دهم و نه شب مروی حق تعالی  
از سبب شما مارا از صحرای پویش آورده است ای عزیزان شما باز گردید که پنج شمار خدا تعالی  
مکافات دهد اما یک سخن از درویش یاد دارید چون شما قدم بر سباط طریقت نهاده اید باید  
که میل بدنیایا و بهوائی نفس نخبید و از خلق غزلت گیرید و آنچه بر شما پدید آید و از تحفه و جزآن هر که  
بر شما بیاورد روان کنید و از آن چیزی انگاه ندارید چیزی حق مشغول نگردید که خسته شوید چون  
آن بزرگ بر نصیحت تمام گفت باز در عالم تحیر گشت ما از اینجا باز گشتیم چون خواجه قطب الاسلام  
این فوائد تمام کرده در عالم سکرافتا و دو عالم گوی باز گشت در خوابه مقام داشت اینجا آمدن  
مشغول گشت الحمد لله علی ذلک به مجلس سوم - روز دوشنبه ماه شوال سنه اربع و ثمان  
و هشتاد و دولت پانویس حاصل شد عزیزان اهل صفه و درویشی چند بخدمت حاضر بودند  
سخن در سلوک میرفت که اولیائی طریقت و مشایخ کبار و روزندگان برو بجز در ادای درجات  
سلوک بیک اتفاقند بلکه بطریق مختلف میباشد که سلوک کاصد و هشتاد و مرتبه نهاده اند اما در  
طبقه پنجم صد مرتبه در سلوک است و در طبقه بصریه هشتاد و مرتبه و در طبقه ذوالنون صد  
هشتاد و مرتبه است و در طبقه ابراهیم و بشرحانی چجاه و پنج مرتبه است و در طبقه خواجه بایزید  
و عبد الله مبارک سفیان ثوری چهل و پنج مرتبه در سلوک است و در طبقه شجاع کرمانی چهل و  
سمون و پنج و خواجه محمد عرشی بیست و نه مرتبه در سلوک است و در طبقه خواجگان چشت  
پانزده مرتبه - انگاه خواجه قطب الاسلام فرمود که هر یک از این طبقه سلوک را مرتبه  
نهادند و آن را تمثیل کرده چنانچه در اول طبقه سلوک که صد و هشتاد و مرتبه در سلوک نهاده اند

در هشتمادم مرتبه ایشان کشف و کرامت نهاده اند پس هر که درین هشتادم مرتبه برسد  
خود را از کشف و کرامت نگاه دارد و چون صد مرتبه دیگر هم طی کند انگاه هر چه خواهد کشف  
گیرد اما چون درین هشتادم مرتبه خود را کشف گیرد بعد صد مرتبه دیگر نتواند رسید اما مرد  
کمال است که خود را تا آن زمان کشف نکند تا تمام حاصل بخشش را در طقه جنید بعد صد مرتبه نهاده  
ایشان در هفدهم مرتبه کشف و کرامات نهان اند پس هر که درین هفدهم مرتبه کشف و کرامات  
مشغول شود بیشتر نتواند رسید اما مرد کمال است که تا تمام مرتبه نرسد خود را هرگز کشف نکند  
انگاه خواجه قطب الاسلام روی سومی دعا گوئی کرد و فرمود که این سخن اهل طریقت از برای آن  
آنکه چون رفته این راه در مرتبه آخری یعنی آنجا که صد و هشتادم مرتبه در سلوک نهاده اند  
خود را کشف کند تواند که بیشتر شود فار و رفته این راه سلوک هم در مقامی که کشف و کرامات نهاده  
اند همین جا خود را کشف کند پس کجا تواند که بیشتر قدم زدن را مطلقه بصریه که هشتادم مرتبه در سلوک  
نهاده اند در هفتم مرتبه کشف و کرامات است اما مرد کامل میباشد که چون در هفتم برسد از کشف  
و کرامات خود را پنهان دارد و بهتر باشد زیر آنکه نامرتبه دیگر نتواند رسید اما مطلقه خواجه و چون  
مصری که هفتادم مرتبه در سلوک نهاده اند بست و نهم مرتبه در کشف و کرامات است پس این  
را باید که چون بدین بست و نهم مرتبه رسد کشف و کرامات خود ظاهر نکند که همدین مرتبه بماند  
و به مرتبه سی و پنج دیگر نتواند رسید اما درین طبقه که خواجه بایزید است چهل و پنج مرتبه در سلوک  
نهاده اند در سیزدهم کشف و کرامات است چون رون همدین سیزدهم مرتبه خود را  
کشف کند باقی دیگر نتواند رسید انگاه قطب الاسلام فرمود بعضی مشایخ و اولیاء خود را  
که درین مقام کشف و کرامات اظهار کرده اند همدین مرتبه مانده ایشان را کامل نگینند  
زیر که در مرتبه کشف و کرامات خود را بجا بیاورند اما آنکه کامل حال اند تا تمام مرتبه نرسند

سخن گفتن و کرامات بیرون نمیدهند اگر سخن بیرون دهند همان شود که ایشان گویند پس  
در میان اولیا کشف ایشان آفاقی می شود و ازین جهت است که هم در آغاز حال مرتبه خود را کشف  
می کنند از آن دیگر باقی ضائع میمانند و آنکه کامل است تا خود را بر مرتبه تمام نمیرساند کشف نمی کند  
پس او ضائع نیست اما در طبقه امان شریعت کسی مرتبه در سلوک نهاده اند و بیستم مرتبه خانه  
کشف و کرامات است خود را در کشف و کرامات اظهار نکند تا تمام مرتبه که کسی ام مرتبه است  
برسد و بدان باریا بیند اما طبقه شاه شجاع کرمانی و سمنون محب خواجہ محمد معشی بیست مرتبه  
سلوک نهاده اند از آن دهم مرتبه در کشف و کرامات است پس هر که درین مرتبه دهم کشف  
و کرامات است خود را کشف گرداند هرگز از مرتبه دیگر نرسد همدین همانا در طبقه خواجگان شصت  
که پانزده مرتبه در سلوک نهاده اند از آن پنجم مرتبه کشف و کرامات است اگر خود را بحد دران  
پنجم مرتبه بجا نرساند به مرتبه دیگر نرسد پس او ضائع است اما در کمال بیان خواجگان شصت  
اوست که تا در پانزدهم مرتبه نرسد خود را آشکارا نماند که آن مرتبه کامل است چون خواجہ  
قطب الاسلام این تمثیل سلوک تمام بیان نمود چشم بر آب کرد و بگریست و روی سومی دعا گو  
کرد و فرمود در دائرہ محمد هر یک مردانند که از مرتبه سلوک میگذرند یک صد هزار درجه دیگر پیش  
می روند و ذره ای بحد بیرون نمیدهند و خود را نمیدانند که ما چه ایم و چه کسی ایم پس ای فرید چرخ  
مردم ازین مرتبه سلوک می گذرد انگار مقام بیشتر میکنند پس هر که مقام بیشتر کشید در عالم تحریر  
افتاد چون ایشان در عالم تحریر افتاده اند آنگاه فراق ایشان بوصول بدل گرد و همین که خواجہ  
قطب الاسلام ادام الله برکاتہ این فوائد تمام کردند در عالم تحریر مشغول شدند و دعا گوی در خرابه  
مقام داشت آنجا آمده مشغول گشت الحمد لله علی ذلک + مجلس چهارم - روز دوشنبه  
ذیقعد سنه اربع و ثمانین و خمسائے دولت پاسبوس محال شد طائفه درویشان اہل صنفه و



مولانا ای علماؤ الدین کرامتی و شیخ محمود موزه دوز بخندست حاضر بودند سخن در تکبیر گفتن در ایشان  
میرفت که بهر مقام و کوه و بار و مرد را که می رسند تکبیر می گویند این را از کجاست خواهم  
تکبیر لاسلام ادا می کنند بر کاتب بر لفظ مبارک را ندکه برین نوع تکبیر گفتن جای نیامده است  
که بهر محلی تکبیر گویند زیرا که تکبیر محل شکر است چون مردم را نعمتی ازین و یا از دنیا برسد بجا  
منزیه نعمت شکر گویند بران وقت روا باشد اما غیر محل تکبیر گفتن نیست بعده فرمود که تکبیر  
بمعنی حمد است آنگاه همدین محل فرمود که در مجلس شیخ شهاب الدین سهروردی حاضر بودیم و بعد  
چند روزی برابر ایشان افطار بود زبانی شغولی که در ایشان دیدیم چندین سیاهی که من در محال  
کرده ام و چندین بزرگان را که دیده ام شغولی مثل شیخ شهاب الدین یکی را ندیده ام انفع  
در ویشی خرقه پوش بخدمت ایشان آمدن و سلام کرد و دست شیخ شهاب الدین را گرفت و  
بر فرود تکبیر گفت خدمت شیخ شهاب الدین را از حد دشوار نمود و این حکایت فرمود که وقتی  
رسول علیه السلام نشسته بود و اصحاب گرد بر گرد او بودند روی سوی یاران کرده فرمود  
من امید میدارم که فردای قیامت ربی از بهشت بشما خواهند داد و ستمه ریح امتان دیگر را  
بر فرور امیر المؤمنین صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و یاران دیگر تکبیر گفتند برای شکر ان  
نعمت تا بر مزید نشود و دوم بار رسول علیه السلام فرمودند که ثلث بهشت بشما خواهند داد  
و ثلثان امتان دیگر را همین که رسول علیه السلام این سخن گفت امیر المؤمنین عمر فاروق عظیم و  
علی رضی الله تعالی عنه و یاران بر خاستند و تکبیر گفتند برای شکر ان نعمت تا بر مزید نشود  
سوم بار رسول علیه السلام فرمود نصف بهشت بشما خواهند داد و نصف امتان دیگر را امیر المؤمنین  
عثمان بن عفان و النورین علی رضی الله تعالی عنه و یاران دیگر بر خاستند از برای شکر ان نعمت  
تا بر مزید نشود و تکبیر گفتند چهارم بار رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اول در بهشت امتان

من خواهند رفت و این استان دیگر امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه و یاران دیگر  
 برخاستند برای شکل آن حضرت تا بر مزید شود و هر همه تحسیر گفتند آنگاه شیخ شهاب الدین قدس  
 سره العزیز فرمود که در ویشان گویند چهار تحسیر یکی بمعنی همین است پس تحسیر بهر معنی نیست  
 که بگویند آنگاه سخن را نفتاده که اگر مرید در نماز نفل بود و پیر او را آواز دهد اگر مرید ترک  
 نفل گیرد برای واسطه جواب پیر چگونه باشد خواجه قطب السلام ادام الله تقواه بر لفظ بسیار  
 راند که فاضله آن باشد که ترک نماز نفل گیرد و بجواب دادن مشغول گردد که در آن ثواب بسیار  
 است و فاضله از نماز نفل است آنگاه همدین محل فرمود که وقتی من در نماز نفل بودم  
 شیخ معین الدین ادام الله بر کاه آواز داد بر فور من ترک نماز کردم و لمبیک گفتم فرمودند  
 بیا چون بخدمت شیخ معین الدین رفتم پرسیدند که چه میکردی گفتم در نماز نفل مشغول بودم  
 آواز شما شنیدم ترک کردم و شما را جواب دادم فرمود که از حد نیکو کردی که این فاضله از  
 نماز نفل است مستعد بودن در کار پیر خود کار دین است آنگاه همدین محل فرمود که در خدمت  
 بخدمت شیخ معین الدین حاضر بودم و اهل صفه نیز حاضر بودند حکایت اولیایم رفت در میان مردی  
 از بیرون بیاید و بنیت بیعت سرور قدم نهاد و خواجه فرمود بنشین بنشینت گفت که من  
 بخدمت شیخ بجهت آن آمده ام تا مرید شوم و خدمت شیخ در وقت خود بود فرمود و چه  
 من ترا بگویم بکنی و بجا آری پس بدین شرط ترا مرید گیریم گفت بلاخچه فرمان شود گفت  
 چنانکه تو کلمه میگوئی که لا اله الا الله محمد رسول الله اگر یکبار بدین طریق بگو لا اله الا الله حتی رسول  
 الله چونکه اسب بود بر فور گفت خواجه و را بیعت کرد و خلعت و نعمت داد و بشرف  
 بیعت مشرف گردانید آنگاه آن مرد را گفت بشنو من که ترا گفتم که کلمه برین نوع بگو از برای  
 استحسان عقیدت ترا فرموده ام والا نه من کیستم و کدا هم کی از کمترین بندگان محمد رسول الله

و کلامی است که گوئی لا اله الا الله محمد رسول الله فاما از برای کمالیت سال ترا همین کلمه بیا نینم  
 چون تو برای مرید شدن آمدی و بمن صدق داشتی و راسخ بودی بر فروع و فرائد گشتی مرید  
 صادق شدی و مرید را صدق همچنین می باید که خدمت پیر خود راسخ و صادق باشد بعد از آن  
 سخن بران افتاد که چون مردم تائب شود باید که حرفان که پیش بوده اند بایشان نیاشد و گردد  
 ایشان نگرند تا باز هم در آن حال طوط نگردانند که آدمی زاده را بلائی عظیم از صحبت بدخیز دیگر  
 نیست چرا که صحبت موثر است و خود هم از آن صل بد که قبل توبه او را دوست داشتی از او محترز باشد  
 و صد چندان دشمن دارد بعد از آن همدین محل مسموم بود که خواب حمله بدین بهداتی مردی بزرگ  
 از مریدان حضرت خواجہ معین الدین اند هم خرقة دعا گوئی چون او تائب شد یاران او پیشانیان  
 بیا زدند و گفتند بیا تا باز بر سران ذوق شویم خواجہ حمید الدین بهداتی بر ایشان تفت کرد گفت  
 بروید بگوئید بنشینید و ترک این کمین گیرید که من از ارباب خود را چنان محکم بستم که فراموشیست  
 بخوران بهشت هم کشایم بعد از آن خواجہ قطب الاسلام درین خوابید بود که طعام آوردند خواجہ  
 و درویشان بطعام مشغول شدند و آن را تناول میکردند که همچنان شیخ نظام الدین ابوالمؤید  
 درآمد سلام کرد و خواجہ قطب الاسلام بر و بیج التفات نکرد و جواب سلام نگفت شیخ نظام الدین ابوالمؤید  
 را از آمدن دشوار نمود و الغرض چون از طعام فارغ شد ابوالمؤید سوال کرد آفرمانان که یا در آمدیم شما در  
 طعام خوردن مشغول بودید من سلام کردم چرا جواب سلام باز ندادید خواجہ قطب الاسلام ادا  
 الله بقائه فرمود که یا در طاعت بودیم چگونه ترا جواب سلام گویم زیرا که درویشان که طعام  
 میخورند از برای قوت عبادت میخورند چون نیت ایشان این باشد پس گوی ایشان در  
 طاعت باشند پس کسی که در طاعت باشد او را روان بود که جواب سلام باز دهد و آینه را نیز  
 رواست که سلام گوید فاما باید و بنشیند و در طعام خوردن مشغول گردد چون از طعام فارغ

کردند بعد از آن بر خیزد و سلام گوید آنگاه خواجه قطب الاسلام ادام الله برکاته همدین محل  
 حکایت فرمود که وقتی شیخ ابوالقاسم نصیر آبادی که پیش شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره الغریز  
 بود بایاران خود در خوردن طعام مشغول بودند و امام الحرمین که استاد امام غزالی بود در آن سلام  
 کرد بایاران او بدو والتفات نکردند چون طعام خورده شد امام الحرمین گفت که من بدم سلام  
 گفتم شما جواب ندادید این نوع نیکو باشد شیخ ابوالقاسم گفت رحم من است که هر که در جماعتی  
 در آید و آن جماعت در طعام خوردن مشغول باشند آینه را باید که سلام نکند و نبیند چون انعام  
 خوردن فارغ شوند دست بشویند آنگاه آینه بر خیزد و سلام بگوید امام الحرمین گفت این معنی  
 از کجای می گوید از عقل باز نقل شیخ ابوالقاسم گفت از روی عقل می گویم زیرا که طعام خورده میشود  
 برای قوت عبادت چون آنکس طعام برین نیت استیقامی کند در عین طاعت است پس آنکس  
 در عین طاعت باشد علیک چگونه گوید بعد از آن خواجه قطب الاسلام ادام الله برکاته در عالم سکون  
 افتاد و عاگویی باز گشت در خواب خود آمد و مشغول شد الحمد لله علیه ذلک به مجلس پنج و ششم  
 ماه ذی الحجه سنه اربع و ثمانین و خمس مائه دولت پانزدهم حاصل شد سخن در حج گذاردن و افتاد  
 فانی حمیل الدین ناگوری و مولانا علاء الدین کرمانی و سید نور الدین مبارک غزنوی و سید  
 شرف الدین و شیخ محمود موزه دوز و مولانا هفتیله خدا داد و هر یکی گشته که بود نماز عرش تا  
 تحت الشری پیش نظر ایشان حجاب نبود و صاحب کشف و کرامات بودند آنگاه حکایت فرمودند  
 که گفته ام و بود خود خواجه قطب الاسلام به لفظ مبارک آنکه خدای را بنده گان باشند چون در مقام  
 خوابه خود باشند خانه کعبه را فرمان شود که گرد ایشان طواف کند آنگاه خواجه قطب الاسلام همدین  
 بود که خدمت شیخ و عزیزان میگردید که حاضر بودند بر خاستند و استاده شدند هر همه در عالم خیر  
 و شوق مستغرق گشتند چنانچه از خویش خبر نداشتند و دعا گوئی نیز در عالم شوق مستغرق

الغرض همدین محل خواجه و عزیزان یکگیر تحریر برداشتند چنانکه طواف کعبه بپایند و میگفتند  
 و از اعضا و هر یک خون تازه روان شد هر قطره خون که در زمین می افتاد نقش تحمیرات  
 بر می آمد انگاه بخود باز آمدیم کعبه حایند پیش خود استاده دیدیم چنانچه داشت بجای آورده  
 و چهار بار گردشتم تا رفت از غیب آواز داد که ای عزیزان حاج و طواف و نماز شما قبول کردیم و  
 آن کسان را که مبتابعت شما باشند و پیروی شما کنند با عازان خواجه قطب الاسلام ادام الله  
 بر کاه فرمود که شیخ الاسلام عین الدین حسن سجری قدس الله سره الغریز هر سال از اجمیر در خان  
 کعبه بر فنی آخر الامر چون کار ایشان بکمالیت رسید حاجیان که در حج رفتندی خواججهین  
 را در طواف خانه کعبه دیدندی و خواجه خود معکف بودی آخر معلوم شد که هر شب خواجه عین الدین  
 در خانه کعبه بر فنی و شب بهانجا بکودی و هنوز صبح ندیدید که بایدی و نماز فجر در جماعت خانه  
 خود گذاردی انگاه همدین محل فرمودند که شنیدیم از شیخ معین الدین که از زبان شیخ عثمان  
 حکایت میکردند آنروز که در سمرقند بودند که خواجه مودود خجندی حرمه الله علیه اهر وقت که اشتیاق  
 کعبه غالب شدی و فرستگان را فرمان آمدی تا خانه کعبه را بر میگرفتند در چپست می آوردند و بنظر  
 خواجه میداشتند چون خواجه طواف بکردی و آنچه نماز آمده است بگذار دی باز خانه کعبه فرستگان  
 می بردند و در مقام میداشتند انگاه فرمود که خواجه خلیفه عمرشی قدس الله سره الغریز راه رفتن  
 سال پای مبارک ایشان از سجاده برخاسته بود و جائی نرفته مسافران حاجیان هر سال آن  
 که بزیارت خواجه می آمدند میگفتند که خواجه را ما در خانه کعبه در بیت المقدس دیده ایم انگاه  
 سخن در قرآن خواندن و یاد کردن افتاده بود و خواجه قطب الاسلام ادام بر کاه بلفظ  
 مبارک اند دعا گوئی در سبب حال مشرآن یادداشت خاطر مترد می بودشی از شهزاد  
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم و دیده خود را در پای مبارک ایشان نهادم



وزاری نمودم گفتم درخواست دارم که مرا عافیه شود تا قرآن یا دیگر مرسول علیه السلام را برای  
 من شفقت آرد فرمود که سر بر کن سر بر گردم فرمود که سوره یوسف را تلاوت بنما تا ترا قرآن یا  
 شود همچنان بیدار شد سوره یوسف را تلاوت کردم حقیقی درین آخر عمر قرآن را روزی  
 کرد تمام حفظ کردم و هر که خواهد قرآن یا دیگر سوره یوسف را بسیار تلاوت نماید تا قرآن  
 زود تر یاد شود انگاه بهدین محل فرمود که شنیده ام از زبان شیخ معین الدین حسن بن خیری قس  
 اندر سوره داد از پیر خود خواجه عثمان بن عوفی حکایت کرد که ایشان میگفتند که خدمت ابو یوسف چشتی  
 را نیز قرآن یاد نمود شبی از شبها متردد خاطر در خواب پیر خود را در خواب دید وی را گفت  
 چرا بر ایشان شکار گفت بسبب فکر یا گرفتن قرآن فرمود که در روزی صد بار سوره اخلاص  
 به نیت یاد گرفتن قرآن بخوان تا حق تعالی ترا کلام اللہ روزی کند و هر که دیگر هم بخواند او را  
 نیز روزی شود چون بیدار شد م هر روز بر حکم اشارت در خواندن سوره اخلاص ملازم  
 کردم و چند روزی نگذشت که بفضل خدا تعالی قرآن یاد شد در اخیر عمر کار جدی رسید  
 که هر روز پنج بار ختم قرآن کردم یعنی ازان در تلاوت دیگر مشغول شدمی خوابه قطب الاسلام  
 این فواید تمام کرد و در عالم تحیر مشغول گشت و دعا گوی در خرابه مقام داشت آنجا بیامد و  
 مشغول شد الحمد للہ علی ذلک + **مجلس ششم** - بتاریخ روز جمعه ماه شوال سنه  
 مذکوره دولت پامپوس حاصل شد عزیزان اهل صفه حاضر بودند سخن در صفت آب حوض  
 شمسی میرفت خوابه قطب الاسلام ادام اللہ بر کاه فرمود در آنچه شمس الی دلی خواست که حوض نا  
 کند بک و رسوا شد جامع ارکان دولت زمین برای حوض داشت کنانیدن میدید چنانچه  
 آنجا رسید که حوض است بایستاد که بن زمین بهتر است چون بدید بازگشت و در قصر آمد  
 چون آن مردکی از واصلان حق بود همیرین نیست در آن شب مصلی قدری در خواب شد

چنان دید که نزدیک چو تره که در آن حوض است مردی بلند بالا صاحب کمال باله و بی سیاه  
و چنان خوب رو که وصف او نتوان کرد بر اسب آرو چند نفر دیگر برابر او ایستاده اند و بین که  
نظار ایشان بر من افتاد و پیش خود طلبیدند که بیا چه نیت داری گفتم نیت این دارم که اینجا بنشین  
راست کنم انگاه همدین گفت گوی که نزدیک آن مرد استاده بود فکر گفت ای شمس این سول خدا  
است عز وجل در خواست نمائی تا آن مراد بیا من نورساند چون مرا اندیشه این حوض بود  
همان التماس کردم و در باری مبارک سول صلی الله علیه و سلم افتادم بعد بر خاستم دست  
بسته استاده شدم و هم آنجا که چو تره است اسب سول علیه السلام دست بزد و آب بیرون آورده  
علیه السلام فرمود ای شمس همین جا حوض است بکنای که بچین آب بیرون آید که در هیچ شهری  
و مقامی بلذت آن آب نباشد انگاه همدین گفت و گوی بودیم که بیدار شدیم همان روز  
بگاہ سوار شدیم چون آنجا بیا دیدم که اسب سول علیه السلام ستم زده بود می بینم که آب بیرون  
آورده است آنجا قرار گرفت هر که برابر شمس آمد بود قدری ازان آب خور دند سو گند  
بر زبان رانندند که اگر صد هزار شیرینی از هر عینی جمع کنند و در آب نازند این چنین  
شیرین نباشد که لذت این آب راست انگاه خواجه قطب الاسلام ادام الله برکاته  
بر لفظ مبارک اند که شیرینی آن آب به برکت قدم مبارک سول علیه السلام بود و در وقت  
این حوض آنست که نزدیک آن زمین چه نوع بزرگان خفته اند و هنوز کیان خواهند خفت  
انگاه خواجه قطب الاسلام ادام الله برکاته چشمم بر آب کرد و فرمود که ما نیز امید داریم که هم  
به نزدیک این حوض مسکن خواهیم ساخت انگاه خواجه از بزرگ شمس والی حکایت کرد که  
از حد خواب اعتقاد بود در شبها بیدار بودی وقتی کسی او را در خواب ندید بگیدار و در  
عالم تحیر استاده ناگاه اگر قدری خواب کردی همان زمان بیدار شدی و خود

چنان دید که نزدیک چوپنره که در آن حوض است مردی بلند بالا صاحب کمال با گیسوی سیاه  
 و چنان خوب رو که وصف او نتوان کرد بر سر پلار و چند نفر دیگر برابر او ایستاده اند همین که  
 نظر ایشان بر من افتاد پیش خود طلبیدند که بیا چه نیت داری گفتم نیت این دارم که اینجا حوض  
 راست کنم انگاه همدین گفت مگوی که نزدیک آنم راستاده بودم اگر گفت شمس این سول خدا  
 است عزوجل از خواست تمامی آنان مراد بامن تورا ساند چون مرا اندیشته این حوض بود  
 همان التماس کردم و در پایی مبارک سول صلی الله علیه و سلم افتادم بعد بر خاستم و دست  
 بسته شده بودم بهمانجا که چوپنره است اسب سول علیه السلام دست بزد و آب بیرون آمد و سول  
 علیه السلام فرمود انشای شمس همین جا حوض راست کنی اگر چنین آب بیرون آید که در هیچ شهری  
 و مقامی بلدت آن آب نباشد انگاه همدین گفت و گویی بودیم که بیدار شدیم همانروز  
 بجا ه سوار شدیم چون آنجا بیا مدیم که اسب سول علیه السلام ستم زده بود می بینم که آب بیرون  
 آمده است آنجا قرار گرفت هر که بر اثر شمس آمد بود قدری از آن آب خوردند سو گند  
 بر زبان رانندند که اگر صد هزار شیرینی از هر عینی جمع کنند و در آب نازند این چنین  
 شیرین نباشد که لذت این آب راست انگاه خواجه قطب الاسلام ادام الله برکاته  
 بر لفظ مبارک آنکه شیرینی آن آب به برکت قدم مبارک سول علیه السلام بود و در وقت  
 این حوض آنست که نزدیک آن زمین چه نوع بزرگان خفته اند و هنوز کیان خواهند خفت  
 انگاه خواجه قطب الاسلام ادام الله برکاته چشم بر آب کرد و فرمود که بایز امید دارم که هم  
 به نزدیک این حوض مسکن خواهیم ساخت انگاه خواجا بزرگ شمس و الی حکایت کرد که  
 از حد خواب غفلت بود در شبها بیدار بودی وقتی کسی او را در خواب ندید بگوید او در  
 عالم تحیر استاده ناگاه اگر قدری خواب کردی همان زمان بیدار شدی و خود

برخاسته و آب بستیست و وضو ساخته و بر مصیبه فرار گرفته و پنج کس را از زمینگاهاران حیران  
 بیدار نکردی و گفتی آسوده گان را چه رنج دارم انگاه همدین فرمود که شبها خرقه بپوشید  
 ازین حال کسی را خبر نکردی و یک کس همراه گرفتگی کینه شده دامن پرازدنکهای زبردست  
 او بودی و بر دهر هر مسلمانی بگشتی و از احوال هر یک ایشان را بر سر سید و نصیب کردی  
 چون از اینجا بگذشتی در مسجدنا و خرابهائی و موصوعهائی و بازار باگشتی و ایشان را که در آن کن  
 می بودند از درویشان و حنرازان هر چو نصیب بودی بردستی او دادی و صد هزار عذر  
 دیگر بکردی و این سخن بهم بگفتی که اگر ازین حال کسی در یابند بهزار بیش او نگویند چون وز  
 شدی بارعام دادی فرمودی که آن مسلمانان را بیارید که شفاعت دهشتند بر حکم شارت  
 می آورند و هر یک را پیش خود طلبیدی و سراندازه هر یک چیزه بپادای و بر و نیز  
 سوگند دادی که چون شما را علف نمازد و بقوت در مانند و پاکسی بر شما ظلم و تعدی کند بیاید  
 که من بر سخت نشسته ام و فرجیر معدلت بر درآورم و بخت آنرا بجنبانید تا من شما را با انصاف تمام  
 که فردای قیامت طاقت دعوی شما ندارم انگاه خواب قطب الاسلام ادام الله برکات و فرمود  
 که و این سخن از برای آن گفتی تا از گردن او ساقط شود که فردای قیامت مخلصی او باشد که من  
 بودیم شما نیامدید انگاه همدین کل فرمودشی از شبهه ببرد عاگوی بیاید و پای دعا گو گرفته ماند  
 گفتیم ما را چند نسخه داری هر حاجتی که هست بخواه گفت حاجت آن دارم که چنانچه بطلیف از  
 حضرت رب العزت این مملکت و دانیده اید چون فردا قیامت شود مرا خواهند بزرگبخت و  
 حساب خواهد بود در آن وقت فرو نگذارید بعد از آن که من سخن و قبول کردم انگاه باز گفت  
 انگاه فرمود که از حد معاملها بریز که ارد بر سر آن بنده درویشان است که ذره از محبت ایشان خالی  
 نیست انگاه فرمود که وقتی جانب بیا یون مسافر بودم و این شمس الی نیز در بیا یون بود

یک روز برای گوئی با ختمن بیرون رفته بود بپیر سخت و نحیف چیزی از والی درخواست  
 کرد و او را هیچ نداد چون بیشتر رفت جوانی اسناده بود و توانا و متن پرست دست در کیسه دو  
 مبلغ از تنگهایم از زیر برکت کشید و او را داد و بیشتر شمس والی دلی روی سوئی کارکنان کرد و  
 گفت ببینید آن پیر از من چیزی درخواست من و او را هیچ نداد من و آن جوان را ناخواسته  
 بادم تا بدانید که اگرخواست من بودی آن پیر را چیزی میدادم که لالائی و سخن بود فاما هرگز  
 میداد خدا تعالی میداد در میان من کهستم که گویم و او را چیزی دادم و این را چرا ندادم هر چه است  
 بر بسته خواست خدا تعالی غرض دل است انگاه همدین محل فرموده در آنچه شیخ الاسلام دلی بر  
 برادر دم شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه روم فرغ کرد که نظر برادر دارد و دعوی دین  
 میکند چنانچه این خبر به شمس والی رسید هیچ بر روی شیخ جلال الدین نگفت شیخ الاسلام دلی  
 درین کار درشت و کار بجدی کشید که محضر کرد و انداخت شمس والی شد که شیخ جلال الدین با  
 حاضر آوردند دعا گوئی نیز در آن محضر حاضر بود شیخ جلال الدین گفته فرستاد که درین دعوی  
 منصفی باید شیخ الاسلام دلی گفته فرستاد منصف هرگز اشتما اختیار کنند باز شیخ جلال الدین گفت  
 فرستاد که شیخ بهاؤ الدین زکریا در میان منصف باشد شیخ الاسلام گفته فرستاد که شیخ بهاؤ الدین  
 در میان است او که خواهد آمد شیخ جلال الدین گفته فرستاد که فردا بوقت محضر خواهد رسید  
 الغرض و زودم آن محضر شد جمله صدور و ایمه شایخ هر همه حاضر شدند شیخ جلال الدین  
 هم نباید در صفت نغال بنشست بزرگ گفت که بالاتر بیایید و شمس والی بر چند معذرت  
 نمود که جلال الدین از همه بالاتر بنشیند شیخ جلال الدین فرمود این زمان مقام دعوی است  
 مقام من همین است بعد از آن هر کسی از آئمه و صدور و شیخ الاسلام حدیثی و روایتی بگوید  
 حال شیخ جلال الدین میگفتند که زمانه شد که آواز برآمد که شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس الله سره و



رسید همه خلق ترجیح بمانند با یکدیگر می گفتند که دست شیخ بهاؤالدین را که خبر کرد و ایشان  
 از ملتان که روان شدند و که اینجا رسیدند و بنشین که شیخ بهاؤالدین ذکر با بوقت عصر  
 رسید در آن مجلس را که تا اینجا که خلق بغلین کشیده بودند با ستاد و نظر کردند بنشین شیخ جلال الدین  
 را شناخت و از زمین برگرفت و بوسید و بر سر و دیده نهاد و فرود آورد و در آستین مبارک  
 کرد و سلام گفت و نزد یک شیخ جلال الدین بنشینت همین که شمس الی را این خبر معاینه شد و  
 سوسی خلق کرد و گفت بزرگ شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد منصفی که آمده بود همچو  
 مولانا می بهاؤالدین بنعلیر شیخ جلال الدین بوسید و در آستین کرد با او چید دعوی به معلوم  
 شد که این سخن دروغ است که شیخ الاسلام دہلی در باب شیخ جلال الدین رفع کرده است  
 این فعل در ایشان نیست جمله صد و دو آئین شمس الی معذرت بسیار عذر خواستند العرض شیخ  
 جلال الدین و شیخ بهاؤالدین هر دو باز گشتند و در کناره جوی آمدند شب بهاخجرا کردند چون  
 روز شد شیخ بهاؤالدین و داع کرده جانب ملتان روان شد و شیخ جلال الدین جانب  
 هندوستان بسبت که بنو تی روان شدند و مدتی در حیات بماند بعد نقل کرد العرض  
 بسی بر نیامد که شیخ الاسلام دہلی بجای درونکم متلاشده ہم در آن برد آنگاه سخن در دنیا  
 افتاد بر لفظ مبارک را ند که ساکت هیچ حجابی بزرگ تراز دنیا نیست زیرا که کسی بخدا نرسد  
 ازین سبب که در دنیا مشغول ملوث می باشد و اهل سلوک فرموده اند که میان حق و بین  
 بنده هیچ حجابی بیشتر از دنیا نیست پس هر که در دنیا فرو شود از خدا باز ماند همان قدر که  
 مردم بدنیا مشغول شوند همان مقدار از خدای دور مانند و جدا افتد آنگاه فرمود که  
 روزیکه در دنیا مہر دنیا زدند جمله ملکوت بران بگریستند مگر املین لعین که بشا و شد و گفت  
 فتنه قائم گشت در میان فرزندان آدم که از برای این ہر برادر مر برادر را ہلاک کند

و خوشا و ندان از جهت او رحم ببرد و شهر با نیل این چرخ خراب شود و آدمیان از یکدیگر جدا گردند و در عداوت باشند و هلاک شوند و دنیا برقرار ماند الغرض این مهر دنیا را بلبس عین با کرام و تعظیم تمام بر چشم نهاده فرمان شد اسع غزالیل این چه کردی مهر دنیا را تعظیم تمام بر چشم نهاده ای غزالیل گفت آبی دنیا را تعظیم تمام از بهر آن بر چشم نهاده ام تا هر کس را دوست دارد و درین فروذ شود و ادبی از من گردد من بجدی او را بفریسم و بدین مردار مشغول گردانم که از جمله طاعات و عبادات و خیرات دور اندازم پس چون و قرین من گردد و بزودی هلاک شود و آن مال و دیگران خورد و او از میان رفته باشد آنگاه خواجه تطبیح الاسلام بر لفظ مبارک راند که زنی غدار و مکار که این دنیا است و کسانیکه در فروشدن ایشان راجعائی سپیدانه همه را هلاک کرد و خود برقرار آنگاه فرمود که دنیا را بر همه دوستی و باری هست گم بر درویشان که ایشان را ورا پشت پای رده اند و از خود دور داشته اند آنگاه بهدین محل فرمود که خواجه یوسف حبشی رحمه الله علیه گفتی که در دین محمد صلی الله علیه و سلم مردان باشند که همین دنیا هزار هزار بار بردار ایشان بیاید و بگوید که لای خواجه گمان اگر نرا قبول نمیکند باری وقتی از اوقات بگوشه چشم درین ضعیفه ببیند ایشان از تنگ چشم بینند مگر آنکه بفرماید اگر بار دیگر بر در آمدی هلاک خواهی شد بعد از آن بهدین محل حکایت نمود که مهتر عیسی علیه السلام عورتی زنی بد حال که بریه لقای را دید از او پرسید تو کیستی گفت من ضعیفه دنیا ام مهتر عیسی علیه السلام گفت چند شوهر کرده گفت بیحد و اندازه اگر چیزی میمعد و مخصوصاً بگویم مهتر عیسی علیه السلام گفت از آن شوهران هیچ کدامی ترا اطلاق گفته اند گفت همراهِ من شستم ایشان نا پیدا و من برقرار آنگاه خواجه قطب الاسلام او ام الله بر کاته ما و ، بگرسب و فرمود که درویشی را راحت تمام است و از آفتبای دنیا ایمن است اما غایت

که سختی در کار درویشی آن باشد که شبی ده فاقه باشند آن شب معراج او باشد زیرا که اهل  
 سبک و رفعت میگویند که معراج الفقیه فی لیلة الفاقه یعنی معراج درویش در آن شبست  
 که او فاقه باشد پس هیچ نعمت بالاتر از نعمت درویشی نیست آنگاه خواجه قطب الاسلام  
 ادام الله برکاته فرمود که فاقه درویش با عتیار درویش است زیرا که ملکیت خود پر دست او  
 داد و است که تصرف کن با لها آن بمصرف رسان پس اومی تواند که خود هم بخورد و فاما به  
 دیگران سے وہ خود فاقه میکند تا کار او بالا گردد و مقام بیشتر شود آنگاه چون خواجه  
 قطب الاسلام ادام الله برکاته این فوائد تمام کرد برخاست و استاده شد و چشم دوبا  
 داشت و در عالم تحیر مشغول شد دعا گو بازگشت و در خواب مقام خویش را از احمد الله  
 علی ذلک بد

جلسه ششم روز چهارشنبه سنه اربع و ثمانین و خمسایه دولت پابوس حاصل شد  
 قاضی حمید الدین و مولانا شهاب الدین اوشی و شیخ محمود مؤد و دوز و خواجه  
 تاج الدین غزنوی و مولانا فقیه خدا داد و سید نور الدین مبارک غزنوی و سید شرف الدین  
 و مولانا شمس الدین ترک و مولانا علاء الدین کرمانی و قاضی عیاد الدین و مولانا فخر الدین  
 زاهد این همه صاحب کشف و کرامت بخدمت خواجه حاضر بودند حکایت در سلوک  
 میرفت درین میان قطب الاسلام ادام الله برکاته فرمود که وقتی امام الحرمین  
 رحمة الله علیه بایاران خود نشست بود او را دقتی پیدا شد او امام الحرمین ذکر الله آغاز  
 کرد و بوقت ادان همه بزرگان نیز که حاضر بودند آن قدر در ذکر بودند که خبر از خود  
 نداشتند بعد از اضعافائے مبارک ایشان از زیر پرده حوسه چون جوئے خون روان  
 شد هر قطره که بر زمین سے افتاد نقش نام الله پیدا شد و از آن خون قطره که بر

می افتاد ازان آواز ذکر بیرون می آمد که الله چون خوابه این حکایت گفت در میان  
آن بزرگان دفعتی و خالصی پیداشت که هر همه در ذکر شدند چندان ذکر گفتند که بهوش شدند  
بعد ازان چون از بهوشی باز آمدند خوابه این رباعی بر زبان مبارک اندر با عی +  
ذکر خوش تو ز سر دهن می شنوم + شرح علم تو ز خویش تن می شنوم + که هیچ  
نباشد که یکے بنشانم + تا نام تو می گوید و من می شنوم + یاران در ذکر شدند  
چندان ذکر گفتند که از هر موی مبارک ایشان جوئهای خون روان شدند و قطره  
که بر زمین می افتاد نقش سبحان الله از زمین پیداشت و ازان همه قطره آواز بانی ذکر  
پیدای می آمد و بعد ازان چون ازان ذکر فارغ شدند هر یکی بمقامی نشستند دعا گو  
برخواست روی بر زمین آورد نیت بود که جانب خطه انسی روان شوم نظر خوابه  
قطب الاسلام ادام بر کاه برد دعا گوی افتاد چشم پر آب کرد پس ازان که من بگویم بر روی  
آفتاب کرد که مولانا می فرید و انغم کرد و ان خوابی شد باز روی بر زمین آورد و گفت  
اگر فرمان شود فرمود که برو تقدیر خدا بیتال برین نوع رفته است که در وقت مغرب آخره  
تو با انباشی انگاه روی سوی جمع کرد فرمود که از برای من زیارت دین و دنیا و این  
در ویش فاتحه و اخلاص میخواهم هر همه بخوانند و دعای خیر کردند انگاه خطه پیش نشاند  
دعا گوی را خطه کردند با عصا و هم فرمودند دو گانه نماز بگذار و بنشین فرار و این شوهر  
حکم فرمان خوابه دو گانه نماز ادا کردم و نشستم خوابه قطب الاسلام ادام الله کبر  
روی سوی دعا گوی کرد فرمود که من امانت شما یعنی سجاده و تلپین و دستار و خرقه  
بقاضی حمید الدین ناگوری خواهم سپرد بعد از نقل من پنجم و چهارم روز شما خواهید آمد  
و این امانت را خواهید گرفت همین که خوابه این سخن گفت لغره از مجلس برخاست بر همه

خواجه را دعا کردند بعد از آن خواجه فرمود که من نیز در وقت نفل خواجه خوب شیخ  
 الاسلام خواجه معین الدین حسن سجری قدس سره حاضر بودم و ایشان نیز خرقه  
 بمن ندادند با همین سجاده روان کرده بودند چنانکه دعا گوئی باشنا کرد انگاه فرمود که  
 مرید را می باید که بهر سنت پیران خود ناست باشد و ذره از آن تجاوز نکند تا فرو  
 از روی ایشان شرمند نگردد و انگاه سخن در خوف افتاد بر لفظ مبارک را ند که خوف  
 تا زمانه حق است برای بے اذب تا هر که از بندگان بی ادبی کنند پیران تا زیاده  
 او را راست کنند تا راست بایستد انگاه فرمود که در هر دلی که خوف حق در آید قار و  
 آن دل را ذره ذره گرداند انگاه فرمود که وقتی خواجه سفیان ثوری رحمه الله علیه زحمتی  
 داشت مارون رشید طبیب ترسنا بود و فرستاد که آن طبیب ز حد حاذق بود چون طبیب  
 نزدیک خواجه سفیان آمد دست بر سینه خواجه سفیان نهاده نعره بزد و بیفتاد و  
 گفت سبحان الله در دین محمد علیه السلام این چنین مردانند که از ترس خدا ایتالی تمام  
 قار و ره دل و ذره ذره گشته است آن طبیب بر فور کمر گفت مسلمان شد این خبر به  
 مارون رشید رسید که طبیبی که شما فرستاده بودید او مسلمان شد گفت من از آن بودم  
 که طبیب بر سر سجاده فرستاده ام این ندانستم که بپای هر طبیب فرستاده ام انگاه فرمود که  
 اهل سلوک میفرمایند اگر در دلش خواهد توانگری را محبت گیرد باید که زهد و طاعات بسیار  
 کند و اگر فقر را محبت خواهد در فقر نامرادی بسیار کند و اگر در قرب محبت طلبد ناامیدی  
 در خویش و در طاعت خویش بسیار آرد انگاه درین مقامات برسد و اگر این چنین نکند  
 ضائع ماند بعد از آن روی سوی دعا گوئی کرد و گفت ای فرید تو ما را در دنیا و آخرت  
 یاری قایل باش و غافل نباشی که اهل سلوک می فرمایند که راه طریقت را بی است پرتو



هر که درین راه قدم نهاد بغفلت در منزلگاه غرت نرسد مگر بین طریق که اهل آن راه فرموده اند  
 که چون مردم بر در حق برسد و تا برست بلا آن درنگو بدهرگز کشاد و شوق با خبر یابند و بار  
 نخواهد هرگز باریا بدو تا بقدم دولت نرود و هرگز بمنزلگاه غرت نرسد الا آنکه فرمود که سی سال  
 بریاضت گذشت تا بهینه با نه با نخواستم نهاد و کوفتم بکشتن و نه قنای پیچیده قدامها برادر  
 ز رفتم بمنزلگاه غرت بر سر سیمیم پس که خواج قطب الاسلام ادا شد بر کاتبه این فیما که تمام کرد  
 هر یک غریزان روسته بر زمین آوردند و بازگشتند چون تویت برین آمد سرم و در کنار گرفت  
 و بگسیت و این لفظ بر زبان مبارک رانند و فراقی بینی و ویک بعد فرمود که حق ارا دیت  
 بر پیر سخت خیر نیست برو که ترا بخدا سپردم و بمقام قرب و غرت نگاه رسانیدم همین که بگفت  
 در عالم تجرأتش و مشغول شد و وعاسه گوئی بازگشت این فواید سلوک بود که از زبان مخدوم  
 عالمیان شنیده شد و درین مود جزئیات افتاد و بگفت

علی دکن

خدای تعالی را منتی بے پایان که موقوفات حضرت قدوة المصلین نهج التقیین شیوای عارفین قطب الایلیا  
 حضرت خواج قطب الدین نجفیار کالی اوشی قدس سره جمع نموده حضرت خواج فرید الدین گنجشکر رحمة علیه  
 مطبع مجتبیائی دلی از اتمام احترام امام محمد عبدالاحسن الطایع یافته مطبع طابع اهل دلان گردید  
 آنا بخدمت ارباب بصیرت متقدم هست که اصل این نسخه صحیح بود و هر چه نسخه دیگر  
 هم پیدا شده تا هم فیما بین متاخر گئی یافته شده لیکن اکت در دست  
 در دفع افراط کو متذکره آحادا اگر نظر ناظرین حرف  
 فطرت و نماید و اصلاح پائے کم نیارند و  
 احترام معصیت پذیرند



السلام و علیکم

امید کرتا ہوں آپ خیریت سے ہوں گے  
اس کتاب کو پی ڈی ایف کرنے کا مقصد  
فی سبیل للہ فراہم کرنا ہے لہذا اس سے  
تجارتی مقصد نہیں ہے اس کو پڑھ کر  
آگے سنڈ کریں اور اس بندہ ناچیز کو  
اپنی دعاؤں میں یاد رکھیں

pdf by

خلیفہ مدنی تونسوی

تحصیل تونسہ شریف ضلع ڈیرہ غازی  
خان پاکستان

+923321717717